



در حدیث دیگران

محمد حسین ساکت

کتاب زیست‌نامه محمد(ص) بر پایه نخستین منابع یکی از برجسته‌ترین نگاشته‌هایی است که از مارتین لینگز انگلیسی به یادگار مانده است. لینگز از ۱۹۲۰ کارهای رنه گنون فرانسوی را که پایه گذار حکمت چاود در جهان معاصر است، مطالعه کرده است. لینگز با خواندن نگاشته‌های گنون به لغزش‌ها و نادرستی‌های تمدن غرب پی برد. دیدار او با شووان، فروغ تازه‌ای به جان و اندیشه‌اش تابانید. از نگاه او، همه ادیان الهی از یک حقیقت سخن می‌گویند ولی به چهار معنی گوناگون، لینگز که در ادبیات انگلیسی استاد بود به سه راهش شمر نیز می‌پرداخت. کتاب «زیست‌نامه محمد(ص)» در پایه کهن‌ترین منابع تاریخی و برش مانده نگاه و نگارشی معنوی در قالب نثر زیبای انگلیسی نگاشته شده است. هنگامی که تینوس پورکهارت این کتاب را خواند آن را همی گمان یکی از آثار سترگ کلاسیک دانست. مجله «فصلنامه اسلامی» این کتاب را بهترین زندگی‌نامه پیامبر به زبان انگلیسی بر شمرده است. کتاب «زیست‌نامه محمد(ص)» به گفته دکتر ویکتور دنر، استاد دانشگاه هند، داستانی است گیرا که پژوهش تھی از لغزش را با احساسی نادر تقدس موضوعش گره می‌زند.

مارتین لینگز به تفصیل از زندگی حضرت محمد(ص)، زمان و مکان و زمینه پیامبر خدا، آیات فراوانی از قرآن و شالوده اسلام، سخن می‌گوید همگی دست‌ماهی‌های پژوهش او تنها بر پایه منابع زیست‌نامه‌های عربی سده دوم و سوم هجری هشتم و نهم میلادی و فراهم آمده‌های سخنان پیامبر استوار است. خوانندگان عمومی و عادی با نگاشته خوبی سروکار دارند که سرگذشت‌ها و رویدادهایش زمان‌نگاری شده است. خوانندگان مسلمان از پرداخت دلپسند و بررسی دلپذیر نویسنده به زندگانی حضرت محمد(ص) شادمان خواهند شد و کارشناسان و متخصصان با گزارش و ترجمه مطمئن و آسوده‌ای از منابع رو به روی می‌شوند.

در باره مارتین لینگز

نویسنده کتاب «زیست‌نامه محمد(ص)» بر پایه نخستین منابع، دکتر مارتین لینگز در ۲۴ ژانویه ۱۹۰۹ در لانکاشایر انگلستان با به جهان گذاشت و مدرک کارشناسی (۱۹۳۲) و کارشناسی ارشد (۱۹۳۷) خود را از دانشگاه آکسفورد در رشته ادبیات انگلیسی دریافت داشت. پس از تدریس انگلیسی در لهستان در بخش

آنکلساکسون و انگلیسی سده میانه‌های دانشگاه کونلس در لیونایی به سمت استادیاری گمارده شد. مد و تا ۱۹۲۹ در آن جاماند. دلبستگی لینگز به اسلام و زبان عربی، او را به مصر کشاند. او از ۱۹۲۰ تا ۱۹۵۱ در دانشگاه قاهره به تدریس زبان و ادبیات انگلیسی و به ویژه شکسپیر پرداخت. لینگز در ۱۹۵۲ به انگلستان بازگشت و در ۱۹۵۵ به عنوان خزانه‌دار کتابخانه عربی و سپس در موزه کتابخانه بریتانیا مسئول ویژه قرآن‌های خطی و دیگر گنجینه‌ها شد و تا هنگام بازنشستگی به سال ۱۹۷۳ در همین سمت بود. لینگز در ۱۹۵۹ از دانشگاه لندن در چه دکترای گرفت. پایان‌نامه‌اش درباره «شیخ احمد علوی، پیرو صوفی سده بیستم» بود. لینگز در ۱۲ می ۲۰۰۵ (۲۴ جمعه ۱۳۸۴ اردیبهشت ۱۳۸۴) جهان را بدرود گفت. این قدی‌شمنند و دکترای انگلیسی پس از مسلمان شدن نام «ابوبکر سراج الدین» را برای خودش برگزید.

مارتین لینگز در پی تأثیرهای غیر معنوی زمان و پیشرفت‌های خیره‌کننده نظریه‌های روز، در جست‌وجوی معنا و معنویت برآمد و به گفته خودش «در پایان آموزش دانشگاهی نمی‌دانستم درباره دین چه بپنداشم. به هر رو، چیزی به عقل من عرضه نکرد».

تشنگی و طلب شخصی خود لینگز، او را به نگاشته‌ها و اندیشه‌های رنه گنون، فیلسوف فرانسوی کشانید. گنون پایه گذار چیزی بود که به مکتب خالده یا سنت‌گرایی تفکر معروف گردید. آشنایی لینگز با نگارش‌های گنون، کلید درک لغزش‌ها و نادرستی‌های جهان امروز و تمدن غرب را در دست‌های او نهاد. تأثیر شگرف دیگر اندیشه گنون بر لینگز این بود که او دریافت در هر کدام از ادیان بزرگ حقیقتی درونی «جنبه عرفانی» هست که گاهی «خرد همیشه» یا «حکمت خالده» نام می‌گیرد.

در ۱۹۷۳، کاوش و جست‌وجوی لینگز او را به مقاله‌ای از فریتوف شووان در مجله فرانسوی مطلقات سنتی به سردبیری گنون رهنمون ساخت. هنگامی که لینگز از گنون خواست تا اجازه دهد یکی از نگاشته‌هایش را از فرانسه به انگلیسی درآورد، گنون از دلبستگی رو به افزایش خویش به آثار شووان سخن گفت. لینگز آگاه شد که شووان در سوئیس زندگی می‌کند. در ژانویه ۱۹۲۸ به آن چارفت ناو را ببیند. لینگز می‌گوید: «هنگامی که در حضور شووان بودم دانستم که در حضور یک قدیس واقعی و نیز پیر و مرشد معنوی که در جست‌وجوی خویش هستم. نگاشته از مقاله‌های فراوانی که از مارتین لینگز در مجله‌های علمی گوناگون به چاپ رسیده است، کتاب‌های زیر از این اندیشه‌ها به یادگار مانده است: کتاب‌های تین، آموزه تصوف ایسان، خرد و معرفت ۱۹۵۲، ۱۹۷۰، ۱۹۷۲.

قدیس مسلمان سده بیستم ۱۹۶۱، ۱۹۷۲، ۱۹۷۷، ۱۹۸۱، ۱۹۸۲، ۱۹۹۳، ۱۹۹۸، اعتقادات کهن و خرافات تازه ۱۹۶۴، ۱۹۸۰، ۱۹۹۱، شکسپیر در پرتو هنر مقدس ۱۹۶۶، عناصر و دیگر اشعار ۱۹۶۷، چاودشان و شمرهای دیگر ۱۹۷۰، خوشنویسی و تذهیب اسلامی ۱۹۷۱، عرفان چیست؟ ۱۹۳۹، ۱۹۸۱، ۱۹۷۷، ۱۹۷۵، هنر قرآنی خوشنویسی و تذهیب ۱۹۷۶، ۱۹۸۷، ۱۹۸۸، زیست‌نامه محمد بر پایه نخستین منابع ۱۹۸۳، ۱۹۸۵، ۱۹۹۱، راز شکسپیر ۱۹۸۴، مجموعه اشعار ۱۹۸۷، ساعت یازدهم (آخر از زمان) بحران معنوی جهان معاصر در پرتو سنت و نبوت ۱۹۸۹، نشانه و کهن‌الگو: (تمثیل و مثال) پژوهشی درباره معنای وجود ۲۰۰۶، ۱۹۹۱، مکه ۲۰۰۴، شعرهای صوفیانه ۲۰۰۴.

تاکنون دو کتاب عرفان چیست؟ و عارفی از الجزایر مارتین لینگز به زبان فارسی ترجمه و نشر یافته است. نگاشته‌های گسترده لینگز تنها بخشی از میراث برجامانده اوست. در سال‌های پایانی زندگی‌اش، بسیاری از مریدان و شاگردانش از او خواستند تا عنوان «شیخ» را به کار برد. شیخ ابوبکر به سراج الدین در پنج قاره جهان می‌بدان و شاگردان معنوی فراوانی داشت.

در باره کتاب زیست‌نامه پیامبر

مایکل فیتز جرالد درباره «زیست‌نامه پیامبر» دکتر مارتین لینگز نوشته‌نسل‌های آینده دکتر مارتین لینگز را به خاطر پژوهش و نگارش زندگی‌نامه محمد(ص)، پیامبر اسلام، که بر پایه بررسی دانه‌دار منابع دست‌اول و کهن عربی سده‌های هشتم و نهم میلادی (دوم و سوم هجری) انجام گرفته است، تشویق خواهند کرد. چاپ نخست کتاب در ۱۹۸۳ بیرون آمد. این کتاب به آلمانی ترجمه و نشر یافته است. کتاب بدون مقدمه با فصل یک یعنی «خانه خدا» آغاز می‌شود. کتاب دارای ۸۵ فصل است. واپسین فصل کتاب از جاذبه‌ها و خاک‌سپاری پیامبر سخن می‌گوید. این کتاب در ۲۶۲ صفحه به قطع وزیری است به همراه نقش‌های از عرستان روزگار پیامبر.

عرستان پیش از اسلام، زندگی قبایل و قریش، زندگی پیامبر پیش از برانگیخته شدن به پیامبری، گوشه‌ای از مطلب کتاب را شامل می‌شود. جزئیات زندگی و رسالت پیامبر از مکه تا مدینه و از تولد تا وفات همراه با تیردهای گوناگون آن حضرت با آوردن نکته‌های بارز و آموزنده در این کتاب به نگارش درآمده است. منابع کتاب، گذشته از قرآن مجید و مجموعه‌های احادیث (صحاح و مسانید)، کتاب‌های تالیفی کهن و نخستینی است که پیوسته پژوهشگران را در مطالعه و بررسی زیست‌نامه پیامبر یاری‌گر است.

در این کتاب خواننده با نثر شایسته‌ای نویسنده و تجربه و تحلیل زندگی‌نامه پیامبر به نتیجه‌های اخلاقی معنوی سترگی دست پیدا می‌کند. برای نمونه، فصلی از این کتاب را با هم می‌خوانیم:

«سه پرسش در هر انجمن قریش دست کم گفت‌وگویی از آن چه برایشان بزرگ‌ترین مسئله می‌آمد وجود داشت و اکنون تصمیم گرفتند تا کسی را برای رابرتی با خاخام‌های یهودی به یثرب بفرستند. آنان به فرستادگان گفتند: «از آنان درباره محمد(ص) بپرسید و او را برایشان توصیف کنید و آن چه می‌گوید به آنان بگویید زیرا اهل نخستین کتاب مقدس‌اند و از پیامبران آگاهی و دانشی دارند که ما نداریم». خاخام‌ها این پاسخ را برگزیدند: «از او درباره سه چیز که به شما یاد می‌دهد بپرسید اگر به شما پاسخ آن پرسش‌ها را داد، پیامبر فرستاده خداست و ولی اگر پاسخ نداد و چیزی نگفت مرد نادرست و دروغ‌گویی است. از او درباره برخی از مردان جوانی که کسی و کارشان را در روزهای پیری ترک گفتند بپرسید که چگونه سر کردند زیرا سرگذشت شگفتی دارند. از او درباره مسافری که به انتهای زمین در شرق و غرب رسید بپرسید از او بپرسید که روح چیست. اگر درباره این چیزها به شما گفت از او بپروی کنید چون یک پیامبر است».

هنگامی که فرستادگان به مکه بازگشتند و هیران قریش کسی را پیش پیامبر فرستادند و آن سه پرسش را از او پرسیدند، پیامبر گفت: «فردا به شما پاسخ خواهم داد». ولی نگفتند اگر خدا بخواهد و هنگامی که برای گرفتن پاسخ آمدند ناچار شد بهانه بیاورند و بدین گونه روزها سپری شد. این که پانزده شبانه روز گذشت و هنوز هیچ و حی‌ای به پیامبر نرسیده بود و از روزی که پیامبر آن پرسش‌ها را از جبرائیل پرسیده بود، آن فرشته هم پیش او نیامده بود. مردم مکه به پیامبر زخم زبان می‌زدند و او از گفته‌های آن‌ها دل‌تنگ می‌نمود و از این‌که یاری‌مورد نظرش را دریافت نداشت بود اندوهگین نشان می‌داد. سپس جبرائیل برایش آیهای آورد. انتظار دور و درازی که

کشیده بود، در این سخنان بیان گردید: هرگز در هیچ کاری مگو که من فردا انجام دهنده آن خواهم بود. (بگو) اگر خدا بخواهد؛ و چون فراموش کردی پروردگارت را یاد کن و بگو: امید است پروردگرم مرا به ریاضتی، نزدیکتر از این راهنمایی کند» (کهف: ۲۲۱-۲۲۴).

اما اگر چه درنگ وحی برای پیامبر و پیروانش در فداک می نمود، ولی استواری آنان فراینده بود. این درنگ در نزول وحی برای قریش تأیید نیرومندی بود این ادعا که وحی از آسمان بر حضرت محمد (ص) فرود می آید و وی در آن سهمی ندارد. آیا تصور پذیر بود که اگر محمد (ص) وحی ها و آیات را از پیش خود ساخته بوده پیش از ساختن این آیه واپسین می توانست این همه درنگ کرده باشد، به ویژه هنگامی که این اندازه در معرض خطر به نظر می رسید؟

هنگامی که قریش از سرگذشت جوانی که کس و کارشان را در روزگار پیری ترک گفتند پرسیدند، داستانی که هیچ گاه کسی در مکه به گوشش نخورده بود. (اصحاب کهف) چند مرد جوان هنگامی که قوم و قبیله شان به بت پرستی افتادند، به پرستش خوانند یکتا و فنانار ماندند و برای آن که کسی از آنان پیروی نکند زیر پیگرد و آزار قرار گرفتند. برای رهایی از این آزار و پیگرد به غاری پناه بردند و محجزه آسا برای بیش از سیصد سال به خواب فرورفتند و افزون بر آن چه پیش از این یهودیان می دانستند روایت قرآنی (کهف: ۹۱-۱۰۵) از جزئیاتی می گفت که چشم بشری ندیدم بود. مانند این که چگونه خفتگان قرن ها در غارشان گویی به خواب فرورفتند، و چگونه سنگ ها و قای آنها بر آستانه شان پاسبانی می داد.

درباره پرستش دو، آن مسافر بزرگ ذوالقرنین (دارنده دوشاخ) نام داشت. قرآن از سفر او به دور دست غرب و شرق یاد می کند و از سومین سفر مرود به جایی میان دو کوه که مردم از او خواستند تا سدی بسازد که آنان را از یاجوج و ماجوج یاز دارد خداوند به او توان و نیرویی بخشید که ارواح لعنهمی را در فضایی که تا روز تعیین شده خدایی از آن جای بیرون نخواند آمده زلفانی کند (کهف: ۹۲-۹۹). آن گاه که به گفته پیامبر، بر روی زمین ویرانی ترسناکی را به راه خواهند انداخته.

در پاسخ به سومین پرسش، وحی (قرآن) تعالی روح را معنی بشرد، که ناگزیر از دریافت آن خواهد بود تأیید کرد: «از تو درباره روح می پرسند بگو روح از امر پروردگار من است و از دانش به شما جز اندکی ندادمانده» (قرآن: اسرار: ۸۵). پاره های برافنده که واژه روح در این جا به معنای روح القدس (جبرائیل) است که یهودیان می خواستند دیدگاه پیامبر خدا را درباره او بدانند. یهودیان اشتیاق فراوانی داشتند تا پاسخ های خنده شده محمد (ص) به پرستش هایشان را بشنوند. با نگاه به این واپسین سخن درباره دانش، در نخستین فرصتی که به چنگ آورده اند از او پرسیدند آیا در حق امت تو این آیه آمده است یا ملت موسی که ما هستیم پیامبر گفت: «در حق همه فرستاد».

از آن پس بود که یهودیان اعتراض می کردند که دانش هر چیزی به آنان داده شده است، زیرا تورات را خوانده بودند که به تأیید خود قرآن، بیان و روشنی هر چیزی تفصیلاً لکل شیء (انعام: ۱۵۴) بود. پیامبر پاسخ داد: آری، ولی دانش تورات در کنار دانش خدای بزرگ قطره ای است از دریای آگاهی و دانش او (ابن اسحاق، سیره: ۱۹۸). رهبران قریش خود را به اندرز گرفتن از خاخامان پایبند نکرده بودند و خود خاخامان هم بر خلاف پاسخ به پرسش های بیرون از انتظارشان پیامبر را به رسمیت نشناختند و پیامبری اش را نپذیرفتند.

ولی این پاسخ ها به گرویدن دیگران (به اسلام) باری رساند. بر اجماع پیروان پیامبر بیشتر فزوده و دشمنان در جامعه خویش و راه و روش زندگانی شان احساس خطر بیشتری کردند. آزار همگی کسانی را که به دین تازه گرویده بودند سرسختانه تر مسلمانان دادند. هر تیره و قبیله ای به مسلمانان خود پرداخت: انسان را زندانی می کردند و با کتک زدن و گرسنگی و تشنگی ناشی از شکنجه می دادند. انسان را روی زمین های سوزان مکه برهنه می خوابانند تا ناگزیر شود از دین خویش دست

بکشوند. امیه، رئیس جمع، بردهای آفریقایی (حبشی) داشت به نام بلال که دارای ایمانی استوار و پایدار بود. امیه بلال را تمبروز زیر آسمان می آورد و او را روی زمین می خواباند و سنگ بزرگی روی سینه اش گذاشت و ناسزا می گفت تا پیامبر و یازده محمد دست بردارد و «لات» و «عزرا» را بپرستند.

بلال در حالی که زیر شکنجه بود می گفت: «احمد احمد» و روزه سال خود از کنار بلال که شکنجه می دید «احمد احمد» می گفت گذر کرد و گفت: «ای بلال به راستی خدا یکی است و یگانه است». سپس روی به امیه کرد و گفت: «به خدا سوگند اگر او را بکشی، از گورش حرم خواهم ساخت».

هر مردی از قریش در میان تیره و قبیله اش نمی زیست، ابوبکر در خانه ای میان خانه های بنی جمح زندگی می کرد. این بدان معنا بود که آنان برای دیدن پیامبر از بیشتر تیره ها فرصت بی تری داشتند زیرا پیامبر هر بعد از ظهر ابوبکر را می دیدند و می گویند همیشه بخشی از پیام پیامبر روی بروی او نوشته می شد. چهره ابوبکر نیز که همچون یک سر مایه دار، همگی قبیله او را گرمی می داشتند. اکنون سر چشمه دواپسی رهبرانش بود. هنگامی که او می دید چگونه بلال را شکنجه می کردند به امیه گفت: «از خدا نمی ترسی که با این مرد بینوا و تهی دست چنین می کنی؟» امیه باز او را شکنجه می داد و می گفت: «این تویی که او را فاسد کرده ای، پس او را از دست آن چه می بینی بربان» ابوبکر گفت: چنین خواهم کرد. بنده سیاه جوانی دارم که تو موندتر و نیرومندتر از بلال است و همگی تو است. به جای بلال او را به تو می دهم». امیه موافقت کرد و ابوبکر بلال را گرفت و آزادش کرد.

ابوبکر پیش تر شش تن دیگر را آزاد ساخته بود، نخستین کس عمر بن فهیره بوده مردی با روحیه قوی که یکی از پیشین ترین گروندگان بود. عمر چوپانی بود که پس از آزادی شبانی ربه های ابوبکر را پرورش گرفتند. یکی از کسان دیگری او را آزاد کرد کنیز عمر بود. وی اسلام پذیرفته بود، و عمر او را کتک می زد تا دست از اسلام بردارد. هنگامی که ابوبکر اتفاقی می گذشت از عمر پرسید اگر بنده اش را می فروشد او را می خورد. عمر

پذیرفته، و سپس ابوبکر آن کنیز را خرید و آزادش کرد. در میان سنگدل ترین آزاد دهندگان کسی به پای ابوجهل نمی رسید. اگر کسی به اسلام می آورد خاندان نیرومندی می داشت که از وی به دفاع برخیزد، ابوجهل تنها به او بد و بیراه می گفت و قول می داد که آبرویش را بپزند و او را ریشخند سازد. اگر آن گرونده یازرگان بود او را تهدید می کرد که با تخریم کالایش جلو تجارتش را خواهد گرفت و بدین سان نیست و نابود خواهد شد. اگر ناتوان و بی کس و کار و از قبیله خودش بود، او را شکنجه می کرد؛ او در بسیاری از تیره ها و قبیله های دیگر هم پیمانان نیرومندی داشت که می توانست آنان را به انجام همان کار با گروندگان بی بار و پاور و ناتوان خودشان وا دارد.

از رهگذر ابوجهل بود که هم قبیله هایش سه تن از هم پیمانان تنگ دست تر خویش را شکنجه کردند: پاسرو سمیه و پسرشان عمار. آنان نپذیرفتند که از اسلام دست بکشند و به حبه در زیر آسیب هایی که به او رساندند جان سپردند. ولی برخی از قربانیان و دیگر قبیله ها تاب نیاوردند، و آزاد دهندگان شان این اندازه کوتاه آمدند تا آنان را در وضعی بگذارند که با چیز دیگری موافقت کنند. به آنان می گفتند: «آها لات و عزری هم مانند الله خدایان شماست» آنان می گفتند: آری، این ترک و توبه ها زبانی بود و تنها بر لبان شان نقش می بست و نه در دل و جان شان ولی کسانی که وادار به این کار می شدند دیگر نمی توانستند به اسلام عمل کنند مگر در بزرگترین خلوت و برخی از ایشان هیچ گاه خلوتی نداشتند.

هنگامی که پیامبر می دید که اگر خودش از پیگرد و آزار می گریخت ولی بسیاری از پیروانش چنین نمی کردند به آنان می گفت: «اگر می خواهید به سرزمین حبشه بروید، آن جا پادشاهی هست که پیش او کسی به دیگری ستم نتواند کرد و آن جا زمینی نیکوست و در میان مردم آن جا جز راستی و درستی نیست، و در آن جا باشید تا خداوند گشایشی فرستد تا از رنجی که می کشید رهایی یابید» (ابن اسحاق، سیره: ۸-۱۰). بدین سان، برخی از پاران پیامبر راهی حبشه شدند، و این نخستین مهاجرت در اسلام بود.

مار تین لیکن در سفر خود او پس از مسلمان شدن نام ابوبکر سراج الدین و او برای خویش برگزیده

